

نوژه

حتی کودتا هم نبود یک جنون آدم کشی بود

کودتای طبس، کودتای نوژه و حمله عراق به ایران سه حلقه از یک زنجیرند و ما نمی توانیم آنها را از هم جدا کنیم. این نکته بسیار مهمی است. هدف از هر سه اقدام هم نه جمهوری اسلامی، بلکه سرکوب انقلاب ایران بود. یعنی برخلاف تبلیغاتی که جمهوری اسلامی می کند و مدام می گوید می خواستند با کودتا جمهوری اسلامی را سرنگون کنند، خیر هدف انقلاب بود نه جمهوری اسلامی. اتفاقا این تبلیغ جمهوری اسلامی باعث شده تا مردم جمهوری اسلامی کنونی را در برابر خود مجسم کنند و حداقل ته دلشان بگویند چه حیف شد که نگذاشتند مردم از شر این جمهوری اسلامی راحت شوند. این نکته تبلیغاتی بسیار مهمی است. به همین دلیل هم من در گفتگوی پیش چند بار تاکید کردم که ما درباره سالهای اول انقلاب و تاسیس جمهوری اسلامی صحبت می کنیم. توطئه علیه آن شرایط بود و دفاع ما هم از آن شرایط. البته این به آن معنی نیست که امروز هم اگر بخواهند به ایران تجاوز نظامی بکنند و یا دست به کودتا بزنند ما از آن دفاع می کنیم، خیر! ما هر نوع تجاوز به ایران را محکوم می کنیم، حتی اگر در ایران بمب اتم هم ساخته شده باشد و یا بشود. این را هم خواستم اینجا روشن بکنم تا سوء تفاهم نشود.

این که برایتان گفتم مسئله انقلاب ایران بود و نه جمهوری اسلامی به این دلیل است که حداقل در هر دو کودتای طبس و نوژه یا از قبل هماهنگی کرده بودند و یا قرار بود بعد از عملیات اقدام کنند و از روحانیون بلند پایه و در راس آنها از آیت الله شریعتمداری فتوای تائید کودتا را بگیرند. این تائید با این بهانه صورت می گرفت که جمهوری اسلامی از مسیر اسلام خارج شده بود. بنابراین جمهوری اسلامی را پس از راه انداختن حمام خون، حداقل در مرحله اول می خواستند نگه دارند و قصد اعلام سرنگونی آن را نداشتند و آقای شریعتمداری هم نمی آمد علیه جمهوری اسلامی فتوا بدهد. شاید بعدها، اگر کودتای آنها مسلط می شدند مسیر دیگری را می رفتند، اما در ابتدای کار می خواستند جمهوری اسلامی را نگهدارند. شاه مرده بود و حتی بختیار هم که می خواست پس از کودتا به ایران وارد شود معلوم نبود با چه سمتی می خواست وارد می شود. درحالیکه رهبران کودتای نوژه هم اصلا باهم اختلاف داشتند که بختیار بیاید یا نیاید؟

من نمی خواهم حدسیات خودم را در اینجا بگویم، درحالیکه تفسیر و برداشت خودم را مستقل از این گفتگوها دارم که اگر لازم شد طی یک مقاله و مستقل خواهم نوشت. دلایل بسیاری برای پیوند داشتن این سه رویداد بسیار مهم در تاریخ انقلاب ایران وجود دارد. هم در کودتای طبس، هم در کودتای نوژه و هم درباره حمله عراق به ایران. حتی برخی عوامل طراحی و اجرائی دو کودتای طبس و نوژه یکی بودند. مثل "خادم" که هم در طبس دست داشت و هم در نوژه.

- در گفتگوی قبلی "خادم" مطرح نشده بود.

ببینید! من هم مثل برخی ها، بعضی ملاحظات را باید در نظر داشته باشم والا می شوم یک آدم بی مسئولیتی که به جا و بی جا دهان باز می کند و برای بعضی بازماندگان دردرس درست می کند. در مورد "خادم" هم، ما بعد از ماجرای طبس در جریان اطلاعات بیشتری قرار گرفتیم و احتمالا شادروان کیانوری هم آن اطلاعات اولیه مربوط به طبس را که طی یادداشت کوتاهی به سرپرست دانشجویان خط امام در سفارت امریکا رساند، از همین کانال بود. البته از کودتای طبس مطلع نبود، بلکه یک اطلاعات کلی از کنار خادم بدست آورده

بود. یکی از افسران نیروی دریائی این اطلاع را بدست آورده و به کیانوری رسانده بود. اطلاعات آنقدر کلی بود که نیاز به رساندن آن به دفتر آقای خمینی نبود و به همین دلیل هم بعنوان یک نامه به دانشجویان خط امام در سفارت رسانده شد. بعد از خاکستر شدن هلیکوپترهای امریکائی در طبس و سقوط هواپیمای غول پیکر سی ۱۳۰ امریکائی ها، تازه جزئیات بیشتری از ماجرا بدست آمد. فقط برایتان بگویم که آن افسر شریف و میهن دوست را که از کنار "خادم" پی به حادثه ای قریب الوقوع برده و جابجائی سلاح را در خانه او شاهد شده بود، در جریان یورش به حزب دستگیر کردند و ۷-۸ سال در زندان نگهداشتند و شانس آورد که در جریان قتل عام ۶۷ به دار کشیده نشد و سرانجام از زندان بیرون آمد. ملاحظه می کنید که من به چه دلالتی برخی مسائل را ترجیح میدهم درباره اش صحبت نکنم؟ بویژه الان که در جمهوری اسلامی کسانی در مسند قدرت اند که در آدم کشی دستی توانا دارند. یکی دو تن از افسران نیروی دریائی که جان به سلامت برده و در مهاجرت هستند هم در این زمینه اطلاعاتی دارند که آنها هم در جریان این میهن دوستی آن افسر برجسته نیروی دریائی هستند. افسری که در موقعیتی بسیار مهم در نیروی دریائی بعد از انقلاب قرار داشت. بهر حال "خادم" از تله بازداشت مربوط به کودتای طبس گریخت، زیرا تمام اسناد آن کودتا در بمباران هلیکوپتر ها از بین رفته بود و البته سهل انگاری و یا نفوذ عوامل کودتا در ارگان های جمهوری اسلامی هم در این ماجرا نقش داشت. ماجرای باقی ماندن هسته مرکزی داخلی کودتای طبس که بلافاصله برای کودتای نوژه آماده شد در اینجا خفته است. در حقیقت، حزب هم بعد از کودتای طبس هوشیاری اش چند برابر شد و از طبس تا نوژه و از نوژه تا حمله عراق به ایران خود را به آب و آتش زد تا از توطئه ها کسب اطلاع کند. از جمله تقویت سازمانی ارتباط با دو حزب کمونیست عراق و سوریه در منطقه و حزب کمونیست فرانسه در اروپا. علیرغم آن که به هیچیک از رهبران حزب اجازه خروج از کشور نمی دادند و کسب اطلاع و گرفتن ارتباط با احزاب برادر بسیار دشوار شده بود. حتی برای شرکت در کنگره صلح هم اجازه ندادند زنده یاد طبری به هندوستان برود. بنابراین ارتباط ما با احزاب برادر خیلی دشوار و سخت شده بود.

- و البته حزب کمونیست اتحاد شوروی.
مسئله حزب کمونیست اتحاد شوروی مسئله دیگری بود. برخلاف تبلیغاتی که جمهوری اسلامی کرد و می کند، حزب کمونیست اتحاد شوروی از بیم همین تبلیغات عمدتاً بصورت غیر مستقیم اطلاعات مهم خود را برای دفاع از انقلاب ایران به رهبری حزب می رساند و ارتباط های مستقیم و دیپلماتیک خودش با مقامات جمهوری اسلامی را هم از طریق سفارت خانه اش داشت و حزب ما اصلاً در جریان این ارتباط ها نبود. از جمله در ماجرای ورود ارتش سرخ به افغانستان که قبل از عبور از مرز افغانستان، سفیر وقت اتحاد شوروی در ملاقات سحرگاهی، که با آیت اله خمینی داشته که می گویند ۳ یا ۴ صبح بوده، مسئله را به اطلاع وی می رساند و تاکید می کند که این ورود علیه منافع جمهوری اسلامی و انقلاب ایران نیست، بلکه در جهت دفاع از آن نیز هست. رهبری حزب هم از ماجرای ورود ارتش سرخ به افغانستان از طریق اخبار خبرگزاری ها مطلع شد.

بنابراین، مناسبات اطلاعاتی حزب ما با سفارت و یا ماموران اتحاد شوروی صحت نداشت و ملاقات هائی هم که درباره آن تا توانسته اند جنجال کرده اند عمدتاً رد و بدل کردن تحلیل اوضاع ایران و انقلاب بوده است، مگر یک مورد مهم که به مرحله دوم جنگ ایران و عراق مربوط می شود و من بعداً برایتان خواهم گفت.

ظاهراً خود شما هم مثل بعضی از خوانندگان این گفتگو، با خواندن گفتگوی قبلی ما تصور کرده اند آن نامه ای که کیانوری به سرپرست دانشجویان خط امام در سفارت اشغال شده امریکا رساند، اطلاعاتی بود که رفقای شوروی به او رسانده بودند. اگر چنین برداشتی شده به دلیل دقیق صحبت نکردن و لکننت زبان من بخاطر برخی ملاحظات بوده است. خیر!

اطلاع مربوط به جابجائی سلاح در خانه فردی بنام "خادم" و بویژه این جمله خادم به آن افسر توده ای نیروی دریائی که "منتظر حادثه مهمی باش"، اطلاعی بود که حزب در داخل کشور کسب کرده بود و جزئیاتی را هم نمی دانست و هر آنچه را میدانست فوراً به سرپرست دانشجویان طی یک نامه خبر داده بود. البته بعدها من در مهاجرت و از دهان آقای حمید احمدی که آن زمان ناخدای نیروی دریائی بود و در دفتر بنی صدر کار می کرد شنیدم که او هم به وظیفه ملی و میهنی خودش عمل کرده و چون دسترسی فوری برای رساندن خبری که او هم از کانال همان افسر توده ای نیروی دریائی شنیده بود به رهبری حزب نداشته، بصورت غیر مستقیم و به شکل یک گزارش، خبر را در یک پرونده روی میز بنی صدر می گذارد. ممکن است در این نقل قول بدلیل گذشت زمان من دقیق نتوانسته باشم این ماجرا را منتقل کنم که لابد آقای احمدی خودش در نوشته هایش به آن اشاره دقیق تری خواهد کرد.

- ناخدا حمید احمدی که سنگر حزب را ترک کرده و علیه حزب کتاب منتشر می کند. ببینید! من در این گفتگوها با خودم یک عهده کرده ام و می خواهم به آن پایبند باقی بمانم و آن هم اینست که خدمات حزبی و میهنی افراد را به صرف اینکه کسی از حزب رفته و یا حتی علیه حزب سمپاشی کرده یا می کند پایمال نکنیم. عضویت و فعالیت در حزب توده ایران، یک تصمیم فردی برای فعالیتی اجتماعی است. اگر کسی به هر دلیلی از حزب رفت و نخواست دیگر در حزب توده ایران فعالیت کند که ما حق نداریم خدمات او در حزب را به این دلیل که از حزب رفته نادیده بگیریم. درست مثل مواردی که درباره زندانیان مطرح است. وقتی ما درباره جانفشانی های حزب توده ایران در سالهای اول انقلاب و یا سالهای پیش از آن صحبت می کنیم، حق نداریم روی فعالیت فلان رفیقمان در آن سالها به این دلیل خط بکشیم که مثلاً بعد از یورش به حزب در زندان فلان ضعف را نشان داده و یا پس از یورش و یا در مهاجرت از حزب کناره گرفته است. این تفکیک ها باید بدقت مراعات شود، والا ما هم می شویم مثل دیگرانی که از حزب می روند و به گذشته خود و رفقاییشان چنان پشت می کنند که انگار با آنها قهرند و یا در مواردی گوئی با آنها دشمن اند. این غلط است و از خودمان باید شروع کنیم که این روش غلط را دنبال نکنیم. مورد آقای احمدی هم که اشاره کردید از همین موارد است. ایشان در سال ۵۷ و در جریان سفر و یک ماموریت کاری و نظامی، از طریق عموی خود به کیانوری وصل می شود و بعد از بازگشت به ایران هم در یک جمع چند نفره از افسران نیروی دریائی که یکی از آنها نیز جداگانه در سفر به اروپا، از طریق شادروان عسگردانش با کیانوری ارتباط گرفته بوده، یک گروه بنام افسران ملی درست می کنند و اعلامیه ای هم این گروه می دهد در دفاع از انقلاب. نام این گروه را هم "افسران ملی" می گذارند به این دلیل که می خواسته اند افسران دیگری که تمایلات حزبی و توده ای ندارند اما طرفدار انقلاب هستند را هم جذب کنند، که البته به فاصله چند ماه انقلاب شد و شاه سرنگون شد و مسائل به سمت دیگری رفت. بنابراین، همین که یک افسر نیروی دریائی زمان شاه جسارت می کند و در سفر به اروپا با رهبری حزب توده ایران و شخص کیانوری که در برلین شرقی مستقر بود ملاقات میکند و اعلام آمادگی برای همکاری می کند، خودش یک امتیاز بزرگ است که ما نباید آن را ندیده بگیریم. حرف من اینست. در اینجا بحث این و یا آن افسر و نظامی و سازماندهی آنها در حوزه های حزبی نیست که اگر لازم شد و پیش آمد، در آن مورد هم صحبت خواهیم کرد، در اینجا صرفاً در باره دو کودتا و یک واقعه بزرگ در تاریخ انقلاب ایران، یعنی حمله عراق به ایران صحبت می کنیم.

- برویم بدنبال ادامه طبس و نوژه

درباره طبس، همانطور که دفعه پیش هم اشاره کردم، بعد از اعلام خبر و بویژه پس از بمباران هلیکوپترها و هواپیمای امریکائی ها، زنده یاد کیانوری اطلاعات دقیق تری را در جلسه ما مطرح کرد. از جمله اشاره به آن انبارهای جاده ساوه و ماجرای بمباران سم بیهوش کننده در منطقه ای وسیع با شعاع وسیعی در اطراف سفارت امریکا و دستگیری و اعدام

شماری از رهبران جمهوری اسلامی و رهبران حزب توده ایران. زدن هلیکوپترها با لیزر را هم کیانوری با مسخره کردن خبر "توفان شن" زیر لبی به ما گفت و همانطور که گفتم ما هم عادت کرده بودیم خبری را که کیانوری میدهد پی جوئی و در باره جزئیات آن سؤال نکنیم. بنابراین همین اندازه گفت و ما هم شنیدیم و تمام شد.

در باره کودتای طیس خود جمهوری اسلامی هم علیرغم داد و ببادهای تبلیغاتی که می کند، اطلاعات زیادی یا ندارد که منتشر کند و یا دارد اما به صلاح خودش نمی داند منتشر کند. بویژه ماجرای شلیک لیزری شوروی ها به هلیکوپترها در این سکوت نقش دارد. تفسیرهای تبلیغاتی درباره کودتای نوژه هم ما را نسبت به حقایق و اطلاعات این کودتا آگاه نمی کند. اساسا در جمهوری اسلامی اخبار و واقعیات پشت کوهی از رجزخوانی و خودستائی ها و امدادهای غیبی پنهان است و یکی از کارهای سخت برای تاریخ نویسان در آینده زدودن این پیرایه ها از متون اصلی و در آوردن واقعیات از زیر آوار تبلیغاتی جمهوری اسلامی است. در چارچوب همین شیوه تبلیغاتی است که سعی می شود در باره وقایع مهمی چون کودتای نوژه و یا حمله عراق به ایران، کمترین اشاره به نقش حزب ما در مطلع سازی و هشدار بشود، مگر در جائی که دیگر چاره ای نداشته باشند و چند خط می نویسند. غیر از آنچه که در پرسش و پاسخ های زنده یاد کیانوری در باره این دو واقعه مهم انقلاب ۵۷ اشاره شده و آن هم با ملاحظات امنیتی و دم به تله جمهوری اسلامی ندادن. یگانه سند معتبری که من تاکنون در باره این سه واقعه دیده ام و از لابلای رجزخوانی ها و تبلیغات یکسویه و بیراهه نویسی های آن می تواند مستنداتی را بیرون کشید، کتاب "کودتای نوژه" است که موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی در سال ۱۳۶۷ منتشر کرده است. این کتاب در سال ۱۳۶۸ هم تجدید چاپ شد و دیگر از سرنوشت آن با اطلاع نیستم. به تاریخ انتشار آن دقت کنید. این تاریخ و تاریخ تجدید چاپ کتاب مربوط به سال قتل عام سیاسی زندانیان و به دار کشیدن رهبران حزب توده ایران و یکسال پس از آنست. بسیاری از کسانی که در خنثی سازی این توطئه ها نقش داشتند به دار کشیده شدند. در واقع کتاب زمانی منتشر شد که دیگر همه را کشته باشند و این کتاب و اندک اشارات موجود در آن که در تأیید نقش تاریخی حزب ما در این وقایع است، تبلیغ برای حزب توده ایران شود. کتاب در ۲۰۴ صفحه و ضمیمه های آن هم شامل برگ هایی از بازجوئی ها و عکس برخی از عاملین کودتای نوژه است. کتاب را اگر خوب تکان بدهید تا اشغال هایش از غربال رد شود، آنچه که در پایان می ماند شاید یک گزارش ۲۰ صفحه ای قابل استناد در باره این دو اقدام کودتائی باشد. امیدوارم فرصتی دست بدهد که خودم این کار را بکنم. وقت می گیرد چون خیلی آت و اشغال قاطی آن کرده اند، اما ارزش وقت گذاری را دارد. تا یادم نرفته بگویم که چند ماه پیش در جریان اختلاف و دعوای آقای عبدالله شهبازی با روح الله حسینیان رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی و نماینده مجلس هشتم، ایشان ضمن اشاره به بی سوادی و شارلاتانی روح الله حسینیان، برای نخستین بار فاش ساخت که چند کتاب مهم از آثار قلمی اوست. یکی از آن آثار که به آنها اشاره کرده بود همین کتاب کودتای نوژه است که ظاهرا تمام اسناد آن را در اختیار ایشان قرار داده اند. کتاب فرازهای مستندی دارد و اعتبار آن هم در همین است.

حالا من چند نمونه از اهداف کودتای نوژه را به نقل از اسناد منتشر شده در همین کتاب برایتان می گویم تا ببینید آنها که اسم این جنون آدم کشی را گذاشته اند "قیام افسران" چقدر از مرحله پرت اند و بی اطلاع و یا صاحب اطلاع اما موافق چنین جنونی. من عینا از کتاب برای شما نقل می کنم و با همان اصطلاحات ضد توده ای آن:

- ستوان ناصر رکنی در بازجوئی خود، دیدگاه رهبران کودتا نسبت به حزب منحل توده را چنین شرح می دهد: « بنی عامری (سرهنگ دوم ارتش که در داخل همآهنگ کننده طرح کودتا بود) اظهار داشت که ما از طرف مجاهدین خلق و فدائیان خلق با اشکالی مواجه نخواهیم بود. ولی سران حزب توده بایستی بلافاصله دستگیر یا ترور شوند.»

حالا چند خطی هم در تفسیر این اظهارات به قلم تهیه کننده کتاب بخوانید تا متوجه شوید چقدر مزخرف در این کتاب گنجانده شده تا تاثیر آن اعتراف ستوان رکنی را خنثی کند. نویسنده و مولف کتاب در ادامه نقل قول از رکنی می نویسد: « بر خورد استثنائی با حزب منحل توده، حتی در مقایسه با فدائیان خلق در تحلیل سنتی جریان راست از وابستگی حزب منحل توده به شوروی و نیز طرز تلقی آنان از حکومت های کمونیستی ریشه دارد. دیدگاه جریان راست نسبت به کمونیسم در ایران بطور مشخص و عمده به حوادث پس از شهریور ۱۳۲۰ و سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ در آذربایجان شرقی و غربی یعنی تبریز و مهاباد باز میگردد. حضور حزب منحل توده در پشت سر این جریانات از همان آغاز این حزب را بعنوان ستون پنجم شوروی در ایران معرفی کرد...»

و مزخرفات دیگری که باور کنید یک پول سیاه هم ارزش و اعتبار ندارد و من تصور می کنم حتی دشمنان حزب توده ایران هم اگر آن را بخوانند می خندند. تمام این آسمان و ریسمان ها به هم بافته شده تا به این سؤال خواننده اظهارات ستوان ناصر رکنی پاسخ داده نشود که چرا کودتای ها بلافاصله و یا همزمان با بمباران جماران و کشتن آیت الله خمینی نقشه کشتار رهبران حزب توده ایران را داشتند؟

از نظر ما توده ای ها پاسخ روشن است. کودتا علیه انقلاب بود و حزب توده ایران مدافع انقلاب!

بندرت و از میان آن حجم عظیم بازجویی ها و اعترافات کودتای ها، جملاتی از این دست در این کتاب منتشر شده است که علیرغم همین کم حجمی، همین اسناد کتاب را معتبر و مستند می کند. اتفاقا اگر یادتان باشد در ارتباط با جلد اول کتاب قطور سازمان چریک های فدائی خلق هم من با رد آن اطلاعیه ای که از سوی اکثریت و اقلیت این سازمان در نفی آن کتاب صادر شد گفتم که باید این کتاب ها بگذاریم جلویمان و دقیق بخوانیم. حتی اگر امکانش باشد یک یا دو تیم چند نفره این کار را بکنند و اسناد را از دل انواع مزخرفاتی که چاشنی این نوع کتاب های باصطلاح پژوهشی است بیرون کشید و سپس آنها را مبنای حرف و مقاله و تحلیل و سخن کرد. تردید نداشته باشید که اسناد مورد نظر و اشاره من در این کتاب ها پیدا می شود. مثلا در کتاب چندین جلدی "اسناد حزب توده ... هم هست و من دارم فیش برداری می کنم تا بعد بدم به رفقای دیگری که با راه توده در تماس هستند تا اسناد معتبر درون آنها را بیرون بکشیم و منتشر کنیم. از جمله درباره بازجویی افسران توده ای پس از کودتای ۲۸ مرداد که اسناد تاریخی و بسیار با ارزشی در این کتاب چندین جلدی پیدا کرده ام. اسنادی که تاج افتخار است بر سر حزب توده ایران و افسران میهن دوستی که پس از هولناک ترین شکنجه ها اعدام شدند و یا کمتر از ۶ افسر توده ای که همه میدانند چه کسانی بودند، اما به هر حال سالها در زندان ماندند. اتفاقا یکی از مستندات من به قهر نکردن با توده ایهایی که به هر دلیل از حزب کناره گرفتند و یا منتقد آن باقی ماندند همین نوع اسناد است. ما وظیفه داریم درباره این توده ایها و خدماتشان به کشور و فعالیت هایشان در حزب سخن بگوئیم. این که بعد از جدائی از حزب چه کردند به خودشان مربوط است اما زندگی دوران حضور آنها در حزب به ما و به همه توده ایها مربوط است. از جمله دلائل انتشار کتاب انتقادی سروان غلامعباس فروتن در راه توده همین نکته بود. این کتاب را علیرغم نایاب بودن آن در ایران توانستیم پیدا کنیم و به خارج منتقل و در راه توده منتشر کنیم. کتابی که اندک انتقادی به نحوه برخورد حزب با کودتا و شخص خود وی که از زندان فرمانداری نظامی گریخته بود دارد و به همین دلیل هم از سوی حزب با بی اعتنائی روبرو شد و با سکوت از کنار آن گذشتند، در حالیکه سراپا افشاگری دوران شکنجه های بعد از کودتای ۲۸ مرداد است. همین نمونه های درد انگیز است که من به شما می گویم به هیچ وجه نباید زیر بار سکوت درباره دوران فعالیت حزبی منتقدان و جدا شدگان از حزب رفت. این دوران مربوط به حزب و همه ماست و دوران پس از جدائی مربوط به خود آنها.

زنده یاد کیانوری پس از خنثی شدن کودتای نوژه در جلسه چهارنفره گزارشی داد. درباره این گزارش، من در کتاب "شورشیان آرمانخواه" هم که مهدی پرتوی آن را ویراستاری کرده خوانده ام که وی بعنوان توضیحات ویراستار اشاره به همین جلسه و همین گزارش کرده است. بهرحال در این گزارش بود که کیانوری از ابعاد بمباران تهران و کشتار رهبران حزب توده ایران خیر داد. البته حزب کلیاتی را در این زمینه میدانست و به مقامات هم اطلاع داده بود اما از جزئیات بعد از کشف کودتا با اطلاع شده بود. من فکر می کنم همه توده ای ها، آن چند شب آماده باشی حزب را بخاطر دارند که مربوط به کودتای نوژه بود. کسی نمی دانست دقیقا آماده باش برای چیست، اما میدانستند و آماده دستور حزبی برای مقابله با یک توطئه بزرگ و ضد ملی بودند. البته آماده باش سازمان غیر علنی حزب آگاهانه تر بود و حتی دستور آمادگی مسلح شدن هم داده شده بود و شماری از رهبران درجه اول حزب هم خانه هایشان را عوض کرده بودند. حالا، بعد از آن اظهارات سروان رکنی در بازجویی هایش، از همان کتاب کودتای نوژه برایتان وسعت بمباران را می آورم و خودتان حدس بزنید چند ده هزار نفر در همان مرحله اول کودتا کشته می شدند:

هوایماها، بعد از بلند شدن از پایگاه نوژه و رسیدن به تهران اهداف زیر را بمباران می کردند:

جماران و بیت امام

فرودگاه مهرآباد

ساختمان نخست وزیر

ستاد مرکزی سپاه پاسداران

ستاد مرکزی کمیته های انقلاب

پادگان ولی عصر

پادگان امام حسین

پادگان خلیج

کمیته انقلاب منطقه ۹

کمیته انقلاب منطقه ۴

کاخ سعد آباد که مرکز مهمات بود

پادگان لویزان

از ۳ هوایمای مامور بمباران جماران، هواییمان اول ماموریت داشت ابتدا ۴ بمب ۷۵۰ پوندی با شعاع تخریبی ۷۵۰ فوت روی جماران بیاندازد. هواییمای دوم دو موشک ماوریک شلیک می کرد و هواییمای سوم ۴ بمب ضد نفر خوشه ای که هر یک از آنها ۶۵۰ نارنجک تاخیری از صفر تا ۳۰ دقیقه داشت...»

حالا از قول یکی دیگر از عوامل کودتا بنام سروان نعمتی خطاب به یکی از خلبان های مامور بمباران خانه آیت الله خمینی بخوانید:

«ما می توانیم تا ۵ میلیون نفر را بکشیم»

- سرخ ها از کجا بدست حزب افتاد؟

آنچه که من در جلسات خودمان شنیدم و شاهد بودم همان بود که به شما گفتم. یعنی یکی از نظامی های توده ای که اتفاقا ارتباط فردی در سازمان غیر علنی حزب داشت، اولین خبر را رساند. خبر را هم از کانال همسرش بدست آورده بود که به شما گفتم صلاح نمی دانم بیش از این درباره همسر ایشان بگویم اما درباره خود او میتوانم بگویم که در جریان قتل عام سیاسی ۶۷ با کمال بی شرمی این سرهنگ بازنشسته نیروی دریائی بنام ناخداحکیمی را اعدام کردند. هر کس که این گفتگو و بویژه دو هدف کودتاجی ها در باره بمباران جماران و کشتار وسیع و تیرباران بلافاصله رهبران حزب توده ایران را بخواند و با آنچه که در یورش ها به حزب توده ایران صورت گرفت و اعدام های سال ۶۷ کنار هم بگذارد چه نتیجه ای جز این

می گیرد که یورش به حزب ادامه کودتای نوژه بود. یعنی کاری که در کودتای نوژه می خواستند بکنند در سال ۶۷ و پس از تکمیل یک کودتای درونی و خزنه در حاکمیت کردند. یعنی ابتدا آیت الله خمینی را که بیمار و ناتوان شده بود از صحنه کنار گذاشتند و امور را در دست گرفتند و در گام های بعدی بعد از یورش آن فجایع را مرتکب شدند و سرانجام نیز با دو اقدام دیگر و بنام آیت الله خمینی بستن دفتر را کامل کردند. نخست قتل عام زندانیان سیاسی و بویژه رهبران حزب توده ایران و سپس تجدید نظر در قانون اساسی و هموار کردن راه برای رهبری فردی و مطلقه آقای خامنه ای. جالب است که در همین کتاب هم اشاره می شود که در سال ۵۸ و بعد از ترور آیت الله مطهری، حمله ای مسلحانه به بیت آیت الله منتظری شده بود تا او را هم بکشند که موفق نمی شوند. این اقدام هم در سالهای آخر عمر آیت الله خمینی بصورت از صحنه حذف کردن آیت الله منتظری انجام شد. بنابراین، وقتی نتایج کودتای خونین نوژه را جمع بندی کنیم، به همان حاصلی می رسیم که آخرین اقدام مهم آن قتل عام زندانیان سیاسی بود.

در مورد جمع شدن خلبان ها و نظامی ها در پارک لاله برای حرکت به سمت نوژه هم در یکی از گفتگوهای گذشته برایتان گفتم که حتی تا این مقطع حاکمیت جمهوری اسلامی نمی خواست قبول کند چه حادثه ای در شرف وقوع است. آخرین هشدار توام با اعتراض را کیانوری با مراجعه به منزل آقای خامنه ای که هنوز در خیابان "ایران" واقع در عین الدوله در خانه پدری اش زندگی می کرد داد. این مرحله را ما دقیقاً در جریان بودیم. یعنی در پایان جلسه ای که پرتوی گزارش داد کودتاچی ها پول هم بین عوامل خودشان تقسیم کرده اند و به دو عامل نفوذی حزب هم مقدار زیادی پول داده اند، کیانوری تصمیم گرفت با همین پول ها به خانه آقای خامنه ای مراجعه کند. مراجعه می کند و توی پاشنه درخانه وی، پول ها را نشان او میدهد و با اعتراض میگوید: حرکت کردند و این هم پول هائی است که پخش کرده اند. باز هم نمی خواهید بجنبید؟

آقای خامنه ای بعدها یک مصاحبه کرد درباره کودتای نوژه و حرف هائی در باره مراجعه یک خلبان کودتاچی به خود وی زد که راست و دروغش به خود وی مربوط است، اما تا آنجا که ما شاهد بودیم و من با جرات درباره این مراجعه و این گفتگو می توانم به شما بگویم اینست که تا آستانه جمع شدن آنها در پارک لاله برای حرکت به سمت نوژه هم آقایان باور نکرده بودند چه حادثه ای در شرف وقوع است.

اتفاقاً آیت الله خسروشاهی هم که آن موقع نماینده آقای خمینی در وزارت ارشاد بود و کیانوری شخصا برخی اطلاعات مهم را به او می رساند تا در اختیار آیت الله خمینی بگذارد، اخیراً مصاحبه ای در باره مجاهدین خلق کرده که در یک فصل کوتاه آن اشاره به همین مسئله می کند. این مصاحبه ابتدا در مجله بعثت حوزه علمیه قم منتشر شده و خلاصه ای از آن در نشریه چشم انداز بازنشر یافته که ما این خلاصه به دستمان رسیده است. در این مصاحبه آقای خسروشاهی می گوید کیانوری شخصا در دو مرحله اطلاعات مهمی را آورد و از من خواست تا در اختیار امام بگذارم. یکی در باره کودتای نوژه بود و یکی هم در باره حمله ارتش صدام به ایران. البته یک مورد هم اشاره به نظر قطعی کیانوری در باره نفوذی بودن کشمیری عامل انفجار نخست وزیری که بی اعتمادی شخص کیانوری نسبت به وی. در باره حمله عراق به ایران ایشان می گوید که شخصا رفتم به بیت امام و نامه کیانوری را به احمد آقا دادم. در این نامه کیانوری از قول حزب کمونیست عراق به ما اطلاع دقیق داده بود که ارتش عراق در چه زمانی به ایران حمله خواهد کرد و بختیار و ژنرال های شاه در عراق جمع شده اند (برای تشکیل حکومت در خوزستان پس از حمله نظامی عراق). آیت الله اشراقی (داماد آیت الله خمینی) با پرخاش به من گفت که هر مزخرفی که اینها (توده ایها) می گویند را شما باور می کنید و می آورید. من (خسروشاهی) گفتم که به وظیفه خودم عمل کردم و آنچه را به من اطلاع داده بودند آوردم. بعد از حمله عراق به ایران آیت الله اشراقی

وقتی من را دید عذرخواهی کرد و گفت حق با شما بود. ما این مصاحبه آقای خسروشاهی را در راه توده ۱۹۶، اگر شماره را اشتباه نکنم منتشر کرده ایم که هرکس بخواد می تواند به آن مراجعه کند. خسروشاهی می گوید که کیانوری بسیار قاطع این خبر را تأیید کرده بود و بعد از حمله ارتش صدام به ایران یقین کردم که آن اطلاع را شوروی ها از طریق حزب کمونیست عراق به کیانوری رسانده بودند. (نقل به مضمون که بهتر است برای آگاهی از عین جملات به اصل مصاحبه مراجعه کنید. البته این مصاحبه بصورت اکروبات است و ما در تلاشیم تا آن را تبدیل به وورد کنیم تا به آسانی بتوانند به آن مراجعه کنند) که البته حرف بی ربطی هم نزده است. من هم به شما گفتم که رفقای شوروی از بیم زیر ضربه رفتن حزب، حتی این نوع اطلاعات را هم غیر مستقیم به کیانوری می رساندند و شخص عزیز محمد دبیر اول وقت حزب کمونیست عراق برای رساندن این اخبار شخصا به ایران می آمد و کیانوری را می دید. من برایتان از این دیدارها هم خواهم گفت، زیرا در خانه ای برگزار می شد که من در اختیار داشتم. دقیق ترین اطلاع از ماجرای ربه شده شدن گوزچکین مامور اطلاعات سفارت شوروی و انتقال او به ترکیه و سپس انگلستان را هم شخص او در یک سفر سریع به ایران به کیانوری خبر داد. حتی مشخصات اتومبیل سیاه رنگی که گوزچکین را با آن تا مرز ترکیه برده بودند رفیق عزیز محمد داشت و به کیانوری اطلاع داد. آنها ابتدا به زبان روسی با هم گفتگو می کردند و بعدا به کمک شادروان قزلچی که مترجم عربی بود، مذاکرات ادامه می یافت. در آن وسط ها هم هر وقت گفتگو به زبان روسی و مستقیم ادامه پیدا می کرد، قزلچی به کمک عصا بلند شده و می رفت در بالکن خانه و یک سیگار بی فیلتر که نمی دانم اشنو بود یا هما دود می کرد. این از نادر مواردی بود که کیانوری بر سر سیگار کشیدن کسی داد و بیداد نمی کرد. بسیار احترام قزلچی را نگه میداشت.

- راست است که اعلامیه کودتای ها را هم کیانوری بدست آورده بود؟

بله. این واقعیت است. این اعلامیه که در چند خط تنظیم شده بود را قرار بود همسر همان افسر بازنشسته نیروی دریائی که در قتل عام ۶۷ به دارش زدند خوانده شود. ناخدا حکیمی. او هم یک نسخه از اعلامیه را از طریق شوهرش که رابطه ویژه و فردی در سازمان غیرعلنی داشت به حزب رسانده و در اختیار کیانوری بود. من تا همین حد را آن موقع می دانستم. یعنی کیانوری در جلسه ۴ نفره ضمن گزارش خنثی شدن کودتای نوژه درباره آن گفت. اما بعد این اعلامیه را در همین کتاب "کودتای نوژه" دیدم که برایتان می خوانم:

«همقطاران عزیز! ساعت موعود فرا رسید. ارتش وطن پرست ایران حکومت پوسیده آخوندها را برچید. کلیه واحدهای ارتش، ژاندارمری و شهربانی اعلام همبستگی نمودند. هرگونه مقاومت بشدت سرکوب خواهد شد. آماده اخذ دستورات باشید.

شورای نظامی کشور ۲۱-۴-۱۳۵۹

البته من تردید دارم کلمه آخوندی در متن اعلامیه بوده باشد. این را احتمالا نویسنده و منتشر کنندگان کتاب باید به آن افزوده باشند، زیرا همانطور که در متن اعلامیه می خوانید، صحبت از ارتش شاهنشاهی نیست و بنظر من با پخش اعلامیه آیت الله شریعتمداری در حمایت از کودتا، شکل جمهوری اسلامی باقی می ماند. حتی اگر بختیار را هم وارد می کردند، حداقل در مرحله او در همین چارچوب پیش می رفتند.

من دلم می خواهد باز هم بخش های مستندی از این کتاب را برایتان بخوانم و بعد ببینیم در صورت عقیم نماندن کودتا و رسیدن آنها به تهران و انجام بمباران ها و کشتار اولیه چه حوادثی می توانست بوقوع بپیوندد. در این فاصله سعی می کنم دو عکس مهم از آیت الله خمینی هم پیدا کنم و بدهم منتشر کنید که تمام حوادث بعد از این جنون نظامی در تفسیر آن دو عکس نهفته است. ما بعد از نوژه است که می رسیم به حمله عراق به ایران. یعنی ادامه

نوژه اما این بار از خارج که بصورت بسیار طبیعی طراحی و بازماندگان کودتای نوژه در آن نقش داشتند.

راه توده ۲۰۵ - ۲۰۸، ۱۲، ۰۸